

دو درخت و برخی بیشتر دارند. زمین‌هایی هم دارند که کشت می‌کنند، ولی ثبت اسناد هنوز به آن ناحیه نرفته و کسی سند مالکیت ندارد. تمام این بومیان در نهایت فقر زندگی می‌کنند، ولی به‌نظر می‌رسد که در آرامش زندگی می‌کنند و من نمی‌خواهم این آرامش آنها را به هم بزنم.

بعد به این کارشناسان گفتم که من نمی‌دانم در آن نقطه دورافتاده شما چگونه می‌خواهید برای یک درخت گردو یا یک قطعه زمین که در آن کشت می‌کنند قیمت بگذارید، ولی سفارش من این است که هر قیمتی که شما در نظر گرفتید، سه برابر کنید تا کسی شاکی نباشد. امیدوارم آنها با رضایت آنچه را دارند به ما بفروشند و خودشان با پولی که می‌گیرند به سیرجان یا رفسنجان بروند و بتوانند آنجا زندگی کنند.

مشاور حقوقی من با این سه کارشناس به سرچشمه رفتند. نام تمام ساکنان بومی سرچشمه نوشته شد و هر چه داشتند اعم از کپر و درخت گردو و زمین ارزیابی شد و اعداد ارزیابی سه برابر شد و اعلام شد که هر کس مایل است بیاید املاک خود را تحویل دهد و قیمت ارزیابی شده ملک خود را بگیرد و محل را به نماینده مس سرچشمه تحویل دهد. حدود یک سوم از ساکنان که معمولاً مجرد و مرد بودند آمدند و پولشان را نقد گرفتند و زمینشان را تحویل دادند و رفتند.

بقیه اعتراض کردند که پولی که به آنها می‌دهند کم است و آنها نمی‌توانند با این پول در شهرها زندگی کنند.

حق با آنها بود. من تصمیم گرفتم که محلی پیدا کنیم تا این گروه را به آن محل کوچ دهیم و جوانان آنها را در معدن به کار بگیریم.

مشاور حقوقی من با چند نفر از اهالی رفسنجان ماموریت پیدا کردند که بین معدن و خاتون آباد که در شرق معدن بود بگردند و ناحیه مناسبی که آب و زمین خوب داشته باشد پیدا کنند. آنها پس از چند روز جست‌وجو گزارش دادند که یک ده خراب پیدا کرده‌اند که حدود ۱۰ تا ۱۵ کیلومتر از محل سکونت بومیان (به طرف خاتون آباد) فاصله دارد و از لحاظ ارتفاع از سطح دریا هم خیلی از محل بومیان مناسب‌تر است و یک قنات کم آب مخروبه هم دارد. من به این ده رفتم. محل جالبی بود. فوری دستور خرید این ملک را دادم. به‌زودی، مالک این ده را پیدا کردند و آن را به نام شرکت مس سرچشمه خرید.

استخدام یک مهندس کشاورزی برای سرپرستی ده

من با دانشکده کشاورزی کرج آشنا بودم، نزد رئیس دانشکده رفتم و گفتم که یک فارغ‌التحصیل دانشکده کشاورزی کرج را که اهل سیرجان و یا رفسنجان بوده و کارنامه خوبی داشته باشد برای من پیدا کنید تا استخدام کنم. او بلافاصله گفت یک فارغ‌التحصیل بسیار خوب اهل سیرجان را می‌شناسم. قرار شد او را پیدا کنند و به دفتر من بفرستد.

یک هفته بعد آن جوان به دفتر من آمد. ظواهر او بسیار برانزده بود، پیشنهاد من را قبول کرد که اداره این ملک را به‌عهده بگیرد. به او گفتم به آن ده برو و ببین چه برنامه‌ای می‌توانی بریزی که تمام بقیه ساکنان بومی سرچشمه را به این دهکده منتقل کنیم، برایشان خانه بسازیم و زمین بدهیم تا کشاورزی کنند. شرکت مس تمام تولیدات آنها را خواهد خرید. خلاصه اینکه اداره این ده و اداره این بومیان را به او دادم. به نظر مرد لایقی می‌آمد، مدیر دانشکده کشاورزی کرج هم بسیار او را تایید کرد.

چند روز بعد، این مهندس کشاورزی با یک برنامه عمرانی جهت عمران آن روستا در اتاق من بود. طرح او از همه جهت خوب بود. اولین اجازه‌ای که می‌خواست استخدام یک مقنی (چاه کن) بود تا قنات ده را لارویی کند. دوم یک معمار خوب که چند خانه در آنجا بسازد و استخدام چند کارگر که زمین‌ها را تسطیح کنند، سنگ خورده آنها را بردارند و برای کشت و درختکاری آماده کنند.

تمام تقاضاهای او را انجام دادم و یک عدد جیب لندروور هم برای رفت‌وآمدش خریدم و به خودش اختیار دادم که به هر ترتیب که می‌تواند یک جاده اتومبیل‌رو بین آن ده و معدن بکشد.

در ضمن نقشه‌ای کشیدیم که برای بومیان سرچشمه که هنوز محل سکونت خود را ترک نکرده بودند محل سکونتی بسازد و آن عبارت بود از چند بلوک ساختمانی که هر بلوک سه پله از زمین بالاتر بود تا آب باران و برف داخل خانه‌ها نشود. روی هر بلوک یک راهروی عمومی بود و ده دستگاه اتاق سه متر در پنج متر چسبیده به

هم ساخته می‌شد. مانند قطار، جلوی تمام ساختمان‌ها یک راهرو و سقف دار بود که برف و باران داخل این راهرو نشود و رفت و آمد به اتاق‌ها آسان باشد.

هر اتاق دو قسمت داشت: قسمت اول، اتاقی سه متر در چهار متر که محل نشیمن بود. این اتاق نشیمن با یک در به راهرو عمومی وصل می‌شد. در قسمت آخر این اتاق یک انباری بود که یک متر در چهار متر مساحت داشت و محل قرار دادن لوازم و رختخواب بود.

گوشه اتاق یک اجاق بود که آتش آن در زمستان با شاخه درختان تامین می‌شد. این اجاق هم گرمای اتاق را تامین می‌کرد و هم می‌سُزد که روی آن غذا پخت و چای درست کرد.

در آخر این راهروها چند توالت و چند حمام دوش ساخته شد و یک موتور ژنراتور هم برق همه را تامین می‌کرد. برای پوشش سقف این بناها که در اثر برف و باران چکه نکنند، ورقه‌های پیش ساخته قیصر و گونی (ایزوبام) که در تهران ساخته می‌شد، خریداری و به دهکده فرستاده شد.

از این سکوها سه عدد ساخته شد که می‌شد روی هم سی خانوار را در آن جای داد. مهندس کشاورزی این نقشه را با کمک چند بنا و کارگر سیرجانی با قیمت بسیار نازل و در مدت بسیار کوتاه ساخت.

در ضمن آقای مهندس کشاورزی برای خودش هم یک خانه مستقل سه اتاق خوابه ساخت تا پدر و مادرش هر موقع خواستند نزد او بیایند و یک اتاق تمیز و مرتب هم همیشه داشت تا بازدیدکنندگان از ده را در آنجا پذیرایی کند.

او در مدت کوتاهی با کمک یک مقنی چشمه ده را چنان لارویی کرد که آب آن بیش از ۱۰ برابر شد. زمین قابل کشاورزی آنجا را هم تقسیم‌بندی و آماده برای کشت کرد. آنگاه به من اطلاع داد که آماده برای پذیرش بومیان مس سرچشمه است.

من مشاور حقوقی خود را به محل سکونت بومیان فرستادم تا بومیان را به تدریج به دهکده‌ای که برای اسکان آنها ساخته شده بود منتقل کند. انتقال از افرادی شروع شد که با تخلیه محل سکون خود رضایت داشتند، به‌زودی که محل سکون بومیان تخلیه می‌شد. تعداد بیشتری برای رها کردن کپر‌ها و مهاجرت آماده می‌شدند کمتر از یک ماه طول کشید تا محل سکونت بومیان به کلی تخلیه شد و ساکنان آن در خانه‌هایی که برایشان ساخته شده بود سکنی کردند.

آغاز برنامه‌های مس سرچشمه

بیش‌و‌کم در همین موقع بود که استخدام کارمند و تاسیس ادارات مس سرچشمه در کرمان و رفسنجان آغاز شد. پیدا کردن محل کار و استخدام کارمند در کرمان به‌آسانی صورت گرفت. نزدیک‌ترین شهر به سرچشمه رفسنجان و سیرجان بود. راه سیرجان به معدن صعب‌العبور بود، ولی راه رفسنجان به معدن گرچه دورتر بود، ولی یک راه مالرو به طول حدود ۵۵ تا ۶۰ کیلومتر وجود داشت که یک پیمانکار محلی مشغول تعریض و تسطیح آن شد. به این ترتیب رفسنجان محل موقت اداری مس سرچشمه شد. هر چه خانه قابل سکونت بود کرایه و تعمیر کردیم، چند ساختمان برای ادارات و چند ساختمان برای سکونت موقت کارمندان آماده شد. در محل معدن مشاور امور ساختمانی ما مهندس «عزیز فرمانفرمائی» بود. او نقشه شهر جدیدی را برای کارکنان مس سرچشمه می‌کشید و پیمانکاران را برای

